



حرف می‌زنند و نمی‌گذارند صدا به صدا برسد!) وقتی با ده دقیقه جست و جوی اینترنتی می‌توان از فیزیک کوانتوم گرفته تا مقولات عشر و تاریخچه واقعی جنگ‌های جهانی و انواع یوفوها و مکاتب مختلف فلسفه سیاسی و اقتصادی و... در مورد همه چیز نظر کارشناسی داد، یا نظرات دیگران را رد و تأیید کرد، چرا نباید همه به این باور برسند که واقعاً طرفدار و عنصر فعال حزب یا مکتبی هستند؟! الغرض، این روزها همه می‌توانند هر موضعی بگیرند و همه چیز را به نفع خود تفسیر و تأویل کنند. در این بین انگار یک چیز قطعی و مشترک است: این ماجرا همان قدر مخاطره‌آمیز و بحرانی است که فرصت ساز. تمام دنیا تبدیل به یک اتاق تاریک شده و فیل واقعیت رم کرده است! هر جا پا می‌گذارد، می‌تواند ویرانی و بحران ایجاد کند. توده مردم در تمام دنیا متوجه نیستند که چقدر فاصله‌شان با مرز فروپاشی تمام ساختارهای اجتماعی اندک شده است. تبدیل شدن نماز به تمرینات یوگا، مراسم کلیسا به اپرا، روزه به رژیم کاهش وزن، یکسان پنداشتن یوفوها با اجنه و شیاطین و حتی فرشتگان، بی‌اعتبار شدن برق‌آسای دلار، قدرت گرفتن اراذل و اوباش به صورت گروه‌های شبهه‌نظامی (بدون هیچ مرام و مسلک سیاسی!) فروپاشی ناگهانی ارزش‌های سنتی مثل قبح همجنس‌گرایی و بی‌حجابی و سگ‌بازی در خانواده‌های مسلمان و مشروب خوردن و مست‌کردن زنان در محافل زنانه، قلیان کشیدن کودکان مقابل چشم پدران و... غارت شدن امکانات و تجهیزات دولتی توسط خود کارمندان نهادها و سازمان‌ها و... حاکم شدن

آنارشیسم در ماهیت قدرت‌های جهانی!

اما در این فضای متشنج دو قطبی‌زدگی‌ها، تنها تفکراتی می‌توانند تبدیل به یک قطب شوند که یا واقعاً آن قدر از نور حقیقت برخوردار هستند که حداقل زیر پای‌شان را نشان دهد و به سمت یکدیگر جذب شوند، یا تاریکی مطلق می‌تواند چنان محصور و محاصره‌شان کند که نتوانند به هیچ سمت دیگری گام بردارند. مثلاً صدها حزب و گروه مخالف که هیچ ربطی به هم ندارند، به نفع اسرائیل موضع‌گیری می‌کنند و از این طرف شیعه و اهل سنت و حتی باقیمانده احزاب سوسیالیستی و کمونیستی سابق در جهان عرب برعکس! الغرض، نسبی‌گرایانه هم نگاه کنیم، آنهایی که واقع‌گرایان به حقیقت‌طلبی دارند به سمت یکدیگر جذب می‌شوند و آنهایی که حقیقت‌ستیزی در وجودشان غلبه یافته بیشتر در هم می‌پیچند. خود هرچ و مرجی که در این تحرکات وجود دارد، مثل موج یا سیلاب‌هایی عمل می‌کند که کم‌وزن‌ها را به سطح می‌آورد و به ناکجا آباد سرازیرشان می‌کند. هرکس ریشه نداشته باشد، یا از ریشه خود جدا شود، دیگر دست خودش نیست که به کدام سمت رانده خواهد شد. حماس باور دارد که «مقاومت» نه یک راهکار موقت است و نه یک استراتژی بلندمدت؛ بلکه یک حقیقت است. مثل خورشیدی که در آسمان است و رد و قبول آدم‌های روی زمین تأثیری نه در وجودش دارد و نه ثباتش. آدم‌ها می‌توانند چشمان خود را ببندند و مثل تشکیلات خودگردان هنوز هم خودشان را فریب بدهند که راه‌حل و تنها مسیر واقع‌بینانه‌شان دیپلماسی و مذاکره و توسل به نهادهای بین‌المللی است. نهادهایی که دقیقاً زیر سلطه دشمنان‌شان است. ساختارهایی که امکان نتیجه دادن‌شان اصلاً روشن و قابل برآورد نیست و عملاً چیزی غیر از خاطره یک امید واهی قدیمی از آنها باقی نمانده است. مسیری که سال‌هاست در آن فقط عقب - عقب رفته‌اند. بدون اینکه جرأت کنند روی برگردانند، مگر اینکه ترس خنجر خوردن دوباره از دشمن را به جان بخرند. هیچ سیاستمداری در این جهان باقی نمانده است که حقیقت را فقط و فقط در چهارچوب منافع فاشیستی (با نام مرسوم «منافع ملی») که عملاً زیر نفوذ سرمایه و سرمایه‌داران است) و

”

صادق زیبا کلام
نمی‌دانم در کدام
جهنم‌دره‌ای
نوشته: قطع آب
و برق، دارو و
غذا، سوخت و
کمک‌های اولیه
به دو میلیون
و دویست هزار
ساکتین نوار
غزه همان قدر
غیرانسانی،
غیراخلاقی و
محکوم است که
قتل عام جوانان
اسرائیلی که در
کنسرت شرکت
کرده بودند توسط
نیروهای حماس
که وارد اسرائیل
شده بودند

